لوح بهاء (قسمت فارسى)

حضرت بهاءالله

نسخه اصل فارسی



### لوح بهاء (قسمت فارسى) – حضرت بهاءالله – آثار قلم اعلى جلد ۷، صفحه ١٥٤ - ١٦٧

## ﴿ هو اللّه البهىّ الابهى ﴾

اى کنيز خدا آيا صبر را در صدر قرار دهى و يا اصطبار را بر اضطراب اختيار نمائى بعد از آنکه قميص اين غلام الهى و ثياب اين جمال روحانى مرشوش و محمرّ گشته بدم بغضاء در بين ارض و سماء و در کلّ حين بنداء حزين ندا فرمايد و هر گاه از دوستان استغاثه نمايد و يا از محبّان استعانت جويد بشمشيرهاى حسد تقرّب جويند و به تيغهاى رشک و غضب اجابت نمايند اين چنين بوده است امر اين جمال مظلوم اگر هستى تو از عارفين و در اين وقت جمال ابهى در بئر ظلما مسجون گشته و در جنح بلا محبوس شده پس اگر يافتى تو سيّاره عمارا او را بر اين بئر ظلمانى دلالت نما و بر نصرت اين يوسف مصر رحمانى هدايت کن که شايد ودَلو وفا را در اين بئر ظلما فرود آرد و نزول دهد و اين جمال الهى صعود کند و بلحظات و نظرات او مستضيئ شوند عالميان اى کنيز من آيا در محلّ خود صابر شوى و بر مسکن خويش ساکن گردى و‌آسايش طلبى بعد از آنکه خليل رحمن در دست نمرود ملک طغيان مبتلا گشته و از براى نفس خود ناصرى نيابد و معينى مشاهده ننمايد مگر خداوندى که عزيز و جميل است اى کنيز من آيا از ماء عذب فرات بنوشى بعد از آنکه حسين مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خدّ منيرش از حرارت ظماء برافروخته بشدّتى که از عروق مبارکش قطرات دم ميچکد اى کنيز من آيا رخت طلب را بساحت گلستان طرب کشانى و يا بجهت سير و سياحت خود را برضوان سرور و بهجت رسانى بعد از آنکه جمال الهى از ايذا و اذيّت جنود شياطين نفسانى متغيّر و پژمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده اى کنيز من آيا سرور و شادمانى جوئى و يا فرح و کامرانى طلبى بعد از آنکه فرح و مسرّت پروردگار بحزن و کدورت عظمى تبديل گشته و بدينجهت قطعات کبد ممکنات و افئده مقرّبين از وراء حجبات بدم حمرا تقليب شده اى کنيز خدا آيا از نعمت پروردگار خود تمتّع جوئى و برخوردارى طلبى بعد از آنکه غلام الهى از قطعات کبد خود تناول نمايد بسبب آنچه اکتساب کرده ايادى منافقين پس بنداى بلند اعلى و حنين کبرى ندا کن اى ملأ بيان آيا مستريح شويد در بيوت خود بعد از آنکه جمال قدم از ممالک قرب غروب نمود و در ملکى نزول فرموده که نشناسد او را احدى از اهل او نه از وضيع و نه از شريف اى کنيز من آيا متبسّم شوى و يا خنده نمائى بعد از آنکه روح در دست يهود افتاده و بزخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثعبان کين او را در کلّ حين بگزند پس حسرت باد بر شما بجهت آنکه عهد و ميثاق حضرت ذوالجلال را فراموش کرديد و نسيان نموديد و امر الهى را ترک نموديد و بطوع و رغبت قبول نموديد آنچه امر کرد هواى نفسانى خود اى ملأ منافقين اى کنيزان خدا آيا چشم را بزينت کحل مکحول نمائيد بعد از آنکه عيون قدم گريانست و دموع او بر خدود او چون امطار نيسان در فيضان و آيا اجساد خود را زينت دهيد بعد از آنکه رداء محبوب مشبّک گشته از رماح انکار کنندگان و يا در حجرات سرور در آئيد و يا در محافل فرح و ظهور حاضر شويد بعد از آنکه نفحات سرور مقطوع و شئونات بهجت و ظهور ممنوع شده از رضوان اسم عظيم من اى کنيزان من آيا خدود را چون گل حمرا بلون شقرا مشّاطه نمائيد با آنکه جمال ابهى از لطمات بغضا بلون صفرا مشهود گشته از ظلم کسانى که باحدى از رسل پروردگار ايمان و اقرار ننموده اند و اين فضل عزيز منيع را انکار نمودهاند اى کنيز من بدانکه محبوب رحمن بين ملأ بيان چون نقطه اولى در بين ملأ فرقان مبتلا گشته قسم بجمال ذوالجلال که بلاياء اين جمال اعظمتر و اکبرتر است از بلاياء اوّلين و آخرين اگر هستى تو از گواهان و در اين وقت يوسف جمال در تحت اظفار الذّئب بنداء حزين ندا فرمايد و از احبّاى خود طلب نصرت نمايد که شايد نفسى بقدرت و سلطنت الهيّه بر اين امر قيام نمايد و اين جمال مظلوم را نصرت نمايد اى کنيزان من در اين هنگام چون غلام روحانى اراده نموده که جمال نورانى را از انظار محبّين و مغلّين بپوشاند دست افسوس وحسرت را بکمال تأسّف و حيرت بر سر و سينه زنيد و با ناله زار همراز گرديد و بضجيج و حنين دمساز شويد تا از چشم چشمه خون موج زند و از قلب جيحون دم جارى و سارى گردد قسم بخدا که شجره قصوى در مکامن اعلی باصل خود بزمين افتاد زيرا که وزيد بر اين سدره منتهى و جمال ابهى ارياح سموم از قلوب کسانى که مشرک باللّه بوده و خواهند بود اى کنيز من آيا سر را بمقنعه هاى الوان مستور و مزيّن نمائى بعد از انکه رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضا مرتفع گشته و باين سبب حوريّات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستريحند برهنه نمودند سرهاى خود را و پريشان نمودند موهاى خود را زيرا که مشاهده نمودند که سلطان ابهى در دست اشقيا مبتلا گشته و در کلّ حين بر اين جمال قديم اعتراض مينمايند در اين حين جمال ابهى به بيانات قدس روحانى و کلمات عزّ سبحانى ميفرمايد که اى اصحاب بها بر سفينه بقا راکب شويد و بر بحر حمرا در اين مدينه کبريا حرکت نمائيد و در اين مقام قدر خود را دانسته که احدى در اين موهبت عظمى و مکرمت کبرى شريک نبوده و نخواهد بود چه که اليوم جميع کشتيها در غمرات طمطام فنا مبتلا گشته اند مگر اين فلک قدس سبحانى و سفينه عزّ رحمانى که هر که باو تمسّک يافته از فتنه ايّام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکين و قعود معرضين و اين است فضل پروردگار که مخصوص است باوراق سدره تقديس که از جيب قميص ابهى بضياء ابدع اصفى ظاهر گشته اند پس قدر اين فيض بديع و فضل منيع را دانسته که مبادا مظاهر شيطان شما را از ظلّ سدره رحمن منع نمايند و در ارض از محروم شدگان محسوب شويد پس شما اى بندگان من و مراياى جمال من اگر يافتيد نفسى را اينکه قادر باشد که الماس را حلّ نمايد و جريان دهد پس بنويسيد اين کلمات بديع منيع را بمداد الماسيّه و نشر دهيد او را در هر بلاد تا آنکه آثار الهى در مابين عباد او انتشار يابد و اگر نيافتيد و قادر بر او نگشتيد پس بنويسيد آنچه از سماء تقديس نازل شده بذهب خالص و بفرستيد بمدينه ها و ديارهاى من که شايد اهل ديار بجمال مختار راه يابند و هدايت شوند و از سبيل قدس منيع و تسنيم عزّ بديع بياشامند اين است وصيّت پروردگار شما اگر هستيد از شنوندگان و بدرستيکه اشراق فرموده از افق اين کلمات پروردگار عالميان آفتابهاى عزّ صمدانى را که احدى بر احصاى اعداد آنها قادر نبوده و نخواهد بود مگر پروردگار شما که او است احصا کننده و دانا و تربيت ميفرمايد بهر يک از اين آفتابها عالمى از عوالمهاى خود را که اطّلاع بآن عوالم نيافته احدى از ممکنات مگر نفس او که عالم و دانا و محيط است بر جميع عوالم خود پس بشارت باد کسى را که مرآت صدر خود را مقابل نمايد باين آفتابهاى عزّ تمکين که از مشرقهاى امر ربّ العالمين طلوع نموده اند و اشراق فرموده اند و بيفتد بوجه خود بر تراب در نزد طلوع اين شموس معانى و نباشد از تکبّر کنندگان اين کلمات در شرح آيات عزّ صمدانى بلسان پارسى ذکر شد تا هر نفسى از معين قدس حيوان که از فم رحمن جارى و سارى گشته طلب حيات باقى نمايد و بعضى از اين آيات توقيع منيع ترجمه نشده بادراک قارئين منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمايند فعلی اللّه قصد السّبيل يهدي من يشاء إلی صراطه العزيز المستقيم.